درس پانصد و نود و یکم

بحث در تشکیک وجود

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

منشأ ابهام و سردرگمی در مسائل فلسفی

خب به‌طورکلی مباحثی که در این جلد یک که خیلی هم مهم بود مطرح شد می‌شود گفت که اُس و اصل برای مباحث بعدی فلسفه که در اطوار وجود هست می‌باشد چون این مباحث مربوط به اصل وجود و خود نفس حقیقت وجود که آیا این حقیقت وجود ماهیت برمی‌دارد یا برنمی‌دارد اعتباری هست یا غیر اعتباری و حقیقی ارتباط ماهیت به او چیست و آیا این وجود تشکیک دارد یا قابل تشکیک نیست و همین‌طور مباحث مربوط به عدم به ملاحظهٔ خود وجود من‌حیث‌المجموع پایه و اساس برای مباحث آتی و اطوار وجود است.

در بحث علیت یکی از اطوار و آثار و خصوصیات متفرع بر وجود بحث قوه و فعل است که یکی از این مباحث خیلی مهم راجع به وجود است مباحث مربوط به تضاد در آثار وجود خیلی

مبحث مهمی هست و همین‌طور بحث در مسائل خاص‌تر می‌رود که مسائل الهیات است. مباحث نفس یک جلد از اسفار را به‌تنهایی شامل می‌شود. مبحث صفات و اسماء خب مباحث مهمی در این زمینه هست. مبحث قصد، مقصد و غایات از مطالب مهم است. اینها آثار وجود است که متفرع بر این مسئله است بنابراین اگر یک مقداری این قضیه در جلد اول به طول کشید چندان هم خالی از فائده نبود زیرا آنچه که در مطالب و در صحبت‌ها و تذییلات دیده می‌شود در کیفیت دِراسی حوزوی به این مبحث کمتر توجه می‌شود یعنی توجه شایستهٔ او را ما در این دروس متعارف نمی‌بینیم درحالی‌که خیلی باید بیش از این روی این قضیه کار می‌شد و مباحث بیشتر ادامه پیدا می‌کرد.

ما مشاهده می‌کنیم افرادی که بعد از گذشتن سالیان سال حتی مثلاً دورهٔ اسفار را هم تمام می‌کنند اما نسبت به خیلی از مسائل فلسفه دچار ابهام و سردرگمی هستند برگشت همهٔ اینها به عدم شناخت کافی از مسئلهٔ وجود است؛ در مسئلهٔ قوه و فعل اگر ملاحظه کرده باشید در مسئلهٔ علیت و معلولیت و در

مسئلهٔ ربط حادث به قدیم در مطالب بزرگان ـ حالا در اینجا یک مقدار ما هم جسارت به خرج بدهیم ـ در همین بحث اصول فلسفه و روش رئالیسم شما می‌بینید که در قضیهٔ قوه و فعل عبارات، عبارات محکم و قاطعی نیست عبارات محشّی و یا در مبحث ربط حادث به قدیم مسئله به‌صورت مجمل و عدم بیانِ واضح در آنجا مطرح شده است و همین‌طور در مسئلهٔ علیت باز ما این تردیدها را در لابه‌لای عبارات مشاهده می‌کنیم و برگشت همهٔ اینها به این است که در مسئلهٔ وجود که آن قضیهٔ اصالت وجود که خیلی مطلب مهمی است در مبحث اصالت وجود درقبال اعتباریت وجود و اصالت ماهیت و بعد هم مسائل دیگر که متفرع بر این که مسئلهٔ تشخص وجود هست یا تشکیک وجود و کیفیت تشکیک وجود و فرق تشخص و تعین با اعتبار تشکیک در وجود که جمع بین این دو مسئله قدری مشکل است. این برای این جهت است.

حل شدن مسائل فلسفی درصورت روشن شدن اصالت وجود و شئونات ذاتی وجود

اگر این مسئلهٔ خود حقیقت و اصالت وجود و شئونات ذاتی وجود برای انسان روشن بود تمام

مسائل فلسفی برای انسان حل است و دیگر هیچ صعوبتی در اینجا ندارد و هیچ‌گونه مشقتی دیگر در اینجا نیست. بسیاری از افراد را شما می‌بینید که اینها فلسفه خوانده‌اند ولیکن مخالف با فلسفه سر از آب درمی‌آورند. بسیاری از افرادی که اینها معترض بر مبانی فلسفه هستند حالا گاهی از اوقات با لحن مؤدبانه و لکن در بعضی از اوقات مثل بی‌تربیت‌ها خیلی بی‌ادبانه و هرزگو از مبانی فلسفی تعبیر می‌آورند اینها افرادی هستند که در مسئلهٔ وجود گیر هستند یعنی این حقیقت برای آنها ناشکفته مانده آن‌وقت چوب را برداشته‌اند و دارند به این‌طرف و آن‌طرف می‌زنند.

مطلبی را ذکر کردم در همین کتاب ـ نمی‌دانم در کجا بود! در صلاة جمعه یا در اجماع یا اسرار ـ که آقای سید مهدی روحانی در منزل قم یک‌وقت برای دیدن آقا آمدند و از ایشان سؤال کردند که این مسئلهٔ وحدت وجودی که این‌همه راجع به آن حرف و نقل هست چیست؟ این بنده خدا فلسفه نخوانده بود و از این مطالب برّانی برّانی بود ولکن معاند نبود؛ فرد معاندی نبود و می‌خواست قضیه برایش حل و

روشن شود و از آن‌طرف هم خب خصوصیات مرحوم والد را می‌دید افعال و رفتارش را می‌دید و امتیازش را با بقیه می‌دید خب این را که نمی‌شود انکار کرد. اینکه شما همین‌طور دربیاید بگویید: بر فلان فلسفه و فلان و این حرف‌ها خب این که راه عقلائی نیست این منطق، منطق لات‌ها است؛ لات‌ها این‌طوری حرف می‌زنند ما حتی به مطالب خلاف اهل تسنن هم یک هم‌چنین تعبیراتی نمی‌آوریم.

می‌گوییم که مطالب پوچ و بی‌محتوا و لاطائلات اما این‌طور تعبیرات فقط برای چهارراه دارها و این افراد لات‌های پنج‌راه و شش‌راه و اینهاست و در شأن یک طلبه نیست فَکیف به شخصی که متصدی مرجعیت و اینها باشد ولکن خب ظاهراً این‌گونه مسئولیت‌ها مانع از ابراز و اظهار ما فی ضمیرها نیست و همان ضمیرها که ملوّث به شهوات و ریاسات و به سرگرمی‌های دنیوی است مضافاً بر اینکه چشم و گوش افراد به‌واسطهٔ تعصب و عناد نسبت به حقایق وقتی بسته بشود دیگر دراین‌صورت زبان به مطالب صحیح و مؤدب و منطقی نمی‌گردد

حالا با این‌گونه افراد اصلاً کاری نیست و بعضی‌ها به‌طورکلی اینها حتی این دروس را هم خوانده‌اند نه‌اینکه نخوانده‌اند ولی فهمیدن این مطالب چیز دیگری است و فهم این مسائل با خواندن تفاوت می‌کنند.

مرحوم علامه وقتی که درس می‌دادند، اتفاق افتاده بود، من در مواردی این مطلب را شنیدم که ایشان بعضی از افرادی که در درسشان شرکت می‌کردند دچار یک اختلالاتی می‌شدند، در فهم معنی دچار شبهاتی می‌شدند و ایشان می‌رفتند و آنها را از آن شبهه درمی‌آوردند و درآوردن از شبهه هم که می‌دانید، نه به معنای تقریر صحیح و واقعی شبهه است بلکه به معنای ماست‌مالی و بیان بعضی از کیفیت و طرقی که آن مطلب را دیگر به‌صورت عادی جلوه بدهد و بعد هم از آنها التزام می‌گرفتند که در درسشان شرکت نکنند. این‌طور نبود که بروند حالا یک توضیحی بدهند، چون کار خراب‌تر می‌شد آن کسی که در درس آمده قاطی کرده است اگر قرار باشد در خانه چیزهای دیگر به او گفته بشود دیگر بالای کوه خضر می‌رود! منظور این است که

می‌رفتند با او صحبت می‌کردند خلاصه دیگر مسئله را هم‌چنین بسیط برایش حل می‌کردند و بعد هم ردش می‌کردند.

مرحوم آقا در آن قضیهٔ وحدت وجود وقتی که مرحوم روحانی از ایشان سؤال می‌کنند ایشان می‌آیند با بیاناتی خیلی صاف‌وساده در حد فهم خودش می‌گویند و او هم مطلب را به این کیفیت می‌پذیرد اما آن ادراک علمی مسئله به شکل جدی نیاز به روزها و ماه‌ها وقت برای دقت و فهم و این مسائل داشت که انسان به‌نحوی بتواند مطلب برایش حل بشود ـ در حداقل البته ـ که بتواند در مواجههٔ با فراز و نشیب‌های استدلال مخالفین خیلی به راحتی و به سهولت پاسخ بدهد همان‌طوری‌که در مباحث فقهی این مطالب به آن کیفیت ذکر شده است.

خدا مرحوم استادمان آقای غروی را رحمت کند ایشان می‌گفتند که وقتی آقای بروجردی در قم آمده بود صلاة مسافر شروع کرده بودند. صلاة مسافر هم به‌خاطر شعب مختلفی که دارد جزء مسائلی است که آن میزان علمیت فقیه در بیان این مسئله روشن

می‌شود، چون فروعاتی دارد و یک مقداری ارجاع فروعات به آن اصول کار دارد لذا صلاة مسافر یک سوژه‌ای است برای اینکه شخص در میان اهل فضل و اینها مطرح بشود. اتفاقاً من هم همین صلاة مسافر را پیش مرحوم شیخ مرتضی مدت‌ها طول کشید ـ دو سال طول کشید ـ که می‌خواندیم.

خلاصه می‌گفتند که ایشان شروع به صلاة مسافر کردند و خیلی بحث دامنه پیدا کرد و بالا و پایین و این‌طرف و آن‌طرف [رفت]. مرحوم سید محمد حجت کوه کمره‌ای قم نبود، رفته بود ییلاقات و در قم نبود، تابستان بود وقتی که آمدند و ایشان هم هم‌زمان با ایشان صلاة مسافر شروع کرده بودند. حالا یا قبلاً قرار بود شروع کنند یا آن موقع فی البداهه شروع کرده بود و این شده بود یک مسئلهٔ تعارض و مقایسه بین ایشان. می‌گویند که مرحوم آقای حجت از نظر علمی قوی بود و استوانه‌ای بود و از پسِ آقای بروجردی برمی‌آمد یعنی کم نمی‌آورد. آقای بروجردی از نظر علمی و اینها شخص جامعی بود مخصوصاً اطلاعش بر اخبار و اینها اطلاع نسبتاً وسیعی بود و از این نقطه‌نظر مورد

توجه فضلا قرار گرفته بود. آقای حجت از همان ابتدا که آمد با دوتا روایت از میان این روایت‌ها آن را اصل قرار داد و همهٔ مطالب را به آن برگرداند؛ یعنی می‌گویند که این‌قدر راحت مسئله را جمع کرد که [عجیب بود]! به‌جای اینکه از اول برود در باب تعارضات و این چیزها ـ شاید این مطلب را شما در کیفیت صحبت‌ها و بحث‌های ما این مسئله را دیده باشید و این قضیه را احساس کرده باشید ـ آمد با دوتا روایت که آن را اصل برای مبنا قرار داد آنها را تثبیت کرد بعد تمام روایات متعارضه را بر اینها حمل کرد و مسئله خیلی راحت و اینها شد و چند ماه را با یک ماه و خورده‌ای مسئله را حل کرد و می‌گویند که صلاة مسافر آقای حجت در آن موقع خیلی درمقابل آقای بروجردی صدا کرد و ایشان را کنار زد! [ایشان به عوالم بالا و پایین رفته بود که حالا یک آشی درست کنیم که نخودش [فلان باشد و ...] یک‌دفعه از اول [مرحوم حجت] همه را [به هم زد و] این قضیه را جدا کرد!

در مسئلهٔ مبانی فلسفی خیلی‌ها در این قضیه گیر

کردند و مطلب با شک و اینها انجام می‌شود به‌خاطر عدم ادراک صحیح دو مسئله است؛ یکی مسئله اصالت وجود است و یکی هم مسئلۀ وحدت وجود است. مطلب سوم که متفرع بر اینهاست مسئلۀ تشکیک بر وجود است. در مسئلۀ اصالت وجود و وحدت وجود در این مسئله‌ای که وحدت وجود هم متفرع بر اصالت وجود است در اینجا مطلب اگر کاملاً مشخص و روشن بشود آن مسئلۀ بعد که تشکیک در وجود است و مابه‌الاِختلاف بین اعلام است آن قضیه دیگر آن صعوبت و اشکال خودش را دیگر ازدست می‌دهد.

اگر درنظر شما باشد در مسئلۀ ماهیت و مسئلۀ وجود در آن وقتی که راجع به این قضیه صحبت می‌شد من این مطلب را در آنجا عرض کردم که برداشتی که از ماهیت هست آن برداشت به‌نظر می‌رسد با برداشتی که می‌توان به‌نحو دیگری مطرح کرد تفاوت می‌کند. در قضیۀ اصالت ماهیت ـ حالا در اصالت ماهیت که اصلاً صحبت نمی‌کنیم چون اصلاً جای بحث نیست و از این مسئله به‌طورکلی فارغ هستیم ـ این مطلب بالاِجمال و فقط همین

اشاره‌ای بشود که آن کسانی که قائل به اصالت ماهیت هستند قائل هستند بر اینکه صرف‌نظر از وجود، خود ماهیت فی‌حدّنفسه اعتبار خاص و استقلال دارد؛ یعنی ماهیت یک استقلالی دارد که روی آن استقلال خودش وجود در آنجا حمل می‌شود و آن را به یک نحوه‌ای و یک طوری از اطوار درمی‌آورد؛ یعنی این ماهیت فی‌حدّنفسه دارای یک وزانی است، یک استقلالی دارد، یک غنائی در ذات خود دارد و این غنائی که در ذات خود دارد آن غنا را از جایی نیاورده است بلکه همان اراده و مشیت پروردگار نسبت به جعل ماهیت آن اراده و مشیت همان علت اصلی برای تحقق اوست یعنی علت اصلی برای تحقق او آن ارادهٔ پروردگار بر اصل ماهیت است منتها ذات پروردگار در اراده و مشیّت خودش به جعل ماهیات، [یعنی] متعاقباً دو جعل در اینجا انجام نمی‌گیرد که یکی جعل ماهیات در ذات ربوبی خودش و دوم افاضهٔ وجود بر او! نه این‌طور نیست همان اراده و افاضهٔ پروردگار نسبت به تکوین ماهیت عبارت از تحقق دو شیء در خارج است؛

یکی خود ماهیت و یکی هم عروض وجود بر او، نه‌اینکه دو چیز در اینجا باشد؛ یکی ماهیت را خدا در سال‌های قبل استقلالاً به‌وجود آورد که افراد و اشخاص در اینجا در بحث علم عنائی حق قائل به این اشتباه شده‌اند که این در مسئلهٔ علم عنائی حق قضیهٔ حضور ماهیات بدون وجود خارجی مورد نظر هست.

عدم انفکاک ماهیات و وجود در خلق

کیفیت حضور علمی اشیاء در علم عنائی حق، بنا بر مبنای اصالة الماهوی

بنابراین ماهیات جدای از وجود هم خلق نمی‌شوند منتها بعد از این خلق ماهیات در آن علم عنائی به‌طورکلی در آن صندوقچه و قفسه‌ای که همهٔ نقشه‌ها در آن موجود هست؛ نقشه‌هایی که برای یک منطقه و خانه‌هایی که برای یک منطقه ساخته می‌شود همه را جداجدا در این قفسه قرار می‌دهند و بعد به موقع هرکدام از این پرونده‌ها را می‌آورند دست معمار و بنّا می‌دهند که آن را اجرا کند. پس همهٔ این نقشه‌ها در قفسه‌ها هست و هنوز بیرون نیامده است. آن‌وقت که وقت اجرای اوست یکی‌یکی اینها را می‌آورند و می‌گویند که شما این را در این منطقه

اجرا کن این خانه را در آن گوشه اجرا کن، این خیابان را در اینجا بکش و امثال‌ذلک. این حضور علمی اشیاء در علم عنائی حق را به این کیفیت تعبیر کرده‌اند که اینها در علم عنائی حق به این نحوه حضور دارند. یعنی آن کسانی که قائل به اصالت ماهیت هستند اینها این نحوه حضور را در آن علم عنائی حق به این شکل و به این کیفیت احساس می‌کنند، حالا بعداً آن اراده و مشیت نسبت به وجود خارجی تعلق می‌گیرد.

اشکال به مبنای اصالة الماهوی‌ها

اشکالی که بر اینها وارد می‌شود این است که همین حضور اشیاء در علم عنائی حق موجودٌ أو معدومٌ؟! شما می‌گویید که این صور در علم عنائی حق هست می‌گوییم که خب صور هست و وجود خارجی و وجود اعیان نیست اینها را قبول می‌کنیم ولی این صورت‌ها که در علم عنائی حق هست بالأخره هست یا نیست؟ اگر بگویند که نیست پس علم حق به جهل و به عدم تعلق گرفته و عدم هم که لا شیء است و علم نمی‌شود به عدم تعلق بگیرد. اگر همین صور در علم عنائی حق هست بنابراین در

اینجا ماهیات موجود هستند منتها کیفیت وجودشان فرق می‌کند؛ یک وقت کیفیت وجود کیفیت جوهر تجردی است یعنی جوهر آن ماهیت جوهر مجرد است و یک وقتی جوهر ماده می‌شود یعنی مرکب از هیولا و ماده و صورت می‌شود. وقتی که آن جوهر مجرد است وجودش وجود مجردی می‌شود پس باز کرّ علیٰ ما فرّ شد. شما می‌خواهید وجود را امر اعتباری بدانید و فقط مختص به ذات حق بدانید و اصالتش را به ذات حق بدهید و نسبت به بقیهٔ این صور و ماهیات قائل به اعتباریت وجود هستید اصالت با ماهیت است وقتی اصالت با ماهیت شد شما برای این ماهیات چه وعاء و ظرف و مکانی را درنظر می‌گیرید. بالأخره ماهیات این‌طور نیست که الآن این ماهیات فقط تکوّن ذاتی پیدا کرده‌اند. تکوّن ذاتی‌شان اختصاص به این برهه از زمان ندارد. تکوّن خارجی آنها مربوط به این زمان است ولی تکوّن ذات خود ماهیت این حداقلش این است که در علم عنائی حق هست حالا اصلاً ما کاری نداریم بر اینکه حالا آن افرادی که اشراف و اطلاع پیدا می‌کنند و هنوز قبل از اینکه بچه‌ای بخواهد منعقد بشود خبر

پیدا می‌کنند [چگونه است]؟!

وقتی مأمون از امام رضا علیه‌السّلام سؤال می‌کند راجع به همان کنیز زاهریه که داشت و بچه‌هایش سقط می‌شد وقتی که از حضرت می‌خواهد که یک دعائی کند یک عنایتی کند و اینها حضرت می‌فرمایند که این بار که کنیز تو از تو حمل برداشت فرزندی می‌زاید که «**أشبه الناس بِأُمّه**»؛[1] عین مادرش خواهد بود! یک زائده در دست راست اوست و یک زائده در پای چپ او موجود است! وقتی که این بچه به دنیا آمد معلوم شد که این انگشتش یک زائده دارد. حضرت از کجا این مسئله را فهمید درحالی‌که هنوز بچه وجود خارجی ندارد؟ خب این علم حضرت به چه چیزی تعلق گرفت و به چه مطلبی تعلق گرفت؟ آیا حضرت در آنجا خودشان در نفس خودشان انشاء این مولود را کردند یا نه حکایت کردند؟ حضرت می‌تواند این کار را هم بکند ولی حکایت بود؛ مسئله مسئلهٔ حکایت بود که در علم ازلی این قضیه و این مسئله به این کیفیت

---

[1] . عیون اخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۳۴.

بود!! خب چیزی که وجود ندارد و معدوم است چطور علم حضرت به او تعلق می‌گیرد؟! حالا حضرت را کنار بگذاریم همین مردم عادی این‌قدر از مسائل و چیزها و اخبارات که افراد نسبت به آینده می‌دهند [چطور است]؟!

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند یک بنده خدایی بود که حامله نمی‌شد و از اقوام ما هم بود سال‌ها گذشته بود و در یک مجلسی او هم بود مرحوم حاج هادی یک سیبی برداشت و به افرادی که در آنجا بودند گفت: نفری یک حمد به این سیب بخوانید و این را به این بنده خدا بده بخورد. یک جوانی هم آنجا بود از همین امروزی‌ها دانشگاهی هم بود مسخره می‌کرد و می‌خندید و می‌گفت: ما هم بخوانیم؟! حاج هادی گفت: تو هم بخوان! یعنی مجبورش کرد که او هم بخواند! همان کسی که مسخره می‌کرد و بازی درمی‌آورد و بعد رو کرد به آن شخص به همان زبان ترکی گفت: اِلَدی، می‌روی امشب نصفش را خودت می‌خوری و نصفش را هم به خانمت می‌دهی بعد حمام هم می‌روید و بعد هم به او گفت: یک دختری حامله خواهد شد و می‌زاید،

اسمش را هم فاطمه بگذار. ایشان همه را در آنجا گفت. خب او دیگر از آن کارهای امام رضا را که نکرد! حالا برفرض که امام رضا امام بود و حالا انشاء این کنیز ظاهری را در آن عالم کرده بود اما او که این‌طور نبود خب یک آدم عادی بود او دیگر از کجا می‌داند که این حامله خواهد شد؟! به دو روز هم نکشید حامله شد، عجله‌شان زیاد بود! اینکه شد و دختر هم زایید و اسمش را هم فاطمه گذاشتند. الآن خودش فوت کرد و دخترانش زنده هستند و زندگی‌شان را می‌کنند. این از کجا این را فهمید؟! هنوز که وجود پیدا نکرد. علم این پیرمرد صافی‌ضمیر به این شیء خارجی به چه چیزی تعلق گرفت؟! علم که به عدم تعلق نمی‌گیرد! شما می‌گویید که ماهیتی که موجود نیست خب معدوم است و بین وجود و عدم هم حد فاصل نداریم، می‌گوییم که این صورت خارجی این دختر در علم عنائی بود و او به آنجا اطلاع پیدا کرد پس می‌شود: بود! پس همین صورت موجودٌ! وقتی که این صورت موجود است؛ یعنی وجود به او تعلق گرفت

و نحوه‌اش فرق کرد وجود در آنجا جوهر تجردی بود و مجرد بود حالا جوهر ماده شد. پس باز بالأخره شما نتوانستید برای ماهیت یک حقیقت مستقله‌ای را ترسیم کنید که آن حقیقت مستقله جدای از وجود روی پای خودش تکوّن داشته باشد. این مسئله را درنظر داشته باشید تا مقدمه برای مباحث آتی باشد إن‌شاءالله.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد